

مورخ ۴ نوامبر ۱۹۱۲ در گراند هتل در سینسیناتی یا بین شیکاگو و واشانگتن: درباره تفوق انسان بر طبیعت

حضرت عبدالبهاء

نسخه اصل فارسی



ORIGINAL



AUDIO

مورخ ۴ نوامبر ۱۹۱۲ در گراند^۱ هتل در سینسیناتی^۲

یا بین شیکاگو و واشانگتن:

درباره تفوق انسان بر طبیعت^۳

(خطابات جلد دوم، ص. ۳۲۱-۳۲۵) و (خطابات جلد

سوم، ص. ۱۱-۱۳)

هُوَاللَّهُ

امروز در جمیع جهان افکار مادّیه انتشار یافته و احساسات روحانیّه بکلی منقطع گردیده. در بحر طبیعت مستغرق شده اند و عالمی دون طبیعت تصوّر نشود. افکار حصر در قوای مادّیه گشته و این را دلیل بر علویّت عقول و نفوس دانسته اند که انسان عاقل جز عالم طبیعت و مادّه عالمی ندارد. سبحان الله با این ضعف عقل، خود را دانا شمرند و حال آنکه از حقیقت ساطعه ای که در نفس آنها به ید قدرت الهیّه ودیعه گذاشته شده غفلت نمایند. از شما خواهش دارم که به دقت در این صحبت ملاحظه نمائید و تحرّی حقیقت کنید. جمیع حیوانات جز عالم مادّه و طبیعت عالم دیگری احساس نمایند. در این صورت حیوانات هر یک فیلسوف عالم طبیعت اند، زیرا دون طبیعت ابداً احساس ندارند. آیا این دلیل

¹ Grand Hotel

² Cincinnati

³ خطابه در گراند هتل، سین سیناتی، ۴ نوامبر ۱۹۱۲ - ۲۴ ذی قعدة ۱۳۳۰

بر عقل حیوانات است و برهان شعور و ادراک آنها یا از ضعف احساس و ادراک و عدم عقل؟ این واضح و مشهود است که از عدم عقل اسیر عالم طبیعت اند. اگر چنانچه عقل و شعور داشتند، لابد احساسات دیگر داشتند، چنانچه انسان کامل دارد. این واضح است که انبیای الهی حتی در عقل و ادراک فائق بر دیگرانند، مؤسس احساسات وجدانی هستند و در حقیقت روحانیّه مستغرق.

ملاحظه فرمائید که جمیع کائنات اسیر طبیعت هستند و در تحت حکم و قانون عمومی طبیعت، حتی کائنات عظیمه یعنی این اجسام نورانیّه عظیمه آسمانی با آن عظمت اسیر حکم طبیعت اند، به قدر ذره ای از قانون طبیعت تجاوز نتوانند و از مدار خویش ابداً انفکاک نمایند. و این کره ارض با این جسامت و جمیع کائنات ارضی اسیر طبیعت اند، حتی نباتات و حیوانات، خلاصه جمیع کائنات کلیه و کائنات جزئیّه به سلاسل و اغلال طبیعت محکم بسته، ذره ای تجاوز نتوانند. مگر انسان که مظهر ودیعه ربانیّه است و مرکز سنوحات رحمانیه. ملاحظه نمائید که به قانون طبیعت انسان اسیر درندگان است ولی انسان درندگان را اسیر نماید. انسان اعصار حاضره را به جهت قرون آتیه میراث علم و دانش گذارد. به قانون طبیعت اثر و مؤثر با یکدیگر هم عنان است؛ به فقدان مؤثر اثر مفقود. اما آثار انسان بعد از موت ظاهر و آشکاره انسان مخالف قانون طبیعت شجر بی ثمر را با ثمر نماید. انسان مخالف قانون طبیعت مسمومات که باعث ممات است، وسیله حیات کند و در مقام علاج به کار برد. انسان جمیع کنوز ارض یعنی معادن را که به قانون طبیعت مکنون و مستور است، ظاهر و آشکار می نماید. انسان به قانون طبیعت ذی روح خاکی است، ولی به قوه معنویّه این قوانین محکمه طبیعت را می شکند و شمشیر از دست طبیعت گرفته و بر فرق طبیعت می زند، در هوا پرواز می نماید، بر روی دریا ها می تازد، در زیر آب می رود. انسان کاشف اسرار طبیعت است، ولی طبیعت کاشف اسرار انسان نه، و آن حقایق و اسرار را از حیز غیب به عرصه شهود می آورد. با شرق و غرب در یک دقیقه مخبره می نماید، این مخالف قانون طبیعت است. صوت آزاد را در آلتی حصر و حبس نماید و این مخالف قانون طبیعت است. در مرکز خویش استقرار دارد، به او با محلات بعیده مذاکره و مشاوره و مکالمه نماید و این خلاف قانون طبیعت است. انسان قوه برقیّه را به آن شدیدی که کوه را می شکافد، در زجاجه ای حصر و حبس کند. انسان در زمین است اکتشافات سمائیّه نماید، و این خلاف قانون طبیعت است، انسان مختار است، طبیعت مجبور. انسان شعور دارد، طبیعت فاقد. شعور انسان زنده است، طبیعت فاقد. حیات انسان کشف امور آتیه نماید، طبیعت غافل از آن. انسان بواسطه قضایای معلومه کشف قضایای مجهوله نماید و طبیعت عاجز از آن.

پس واضح و مشهود شد که در انسان قوه قدسیه ای موجود که طبیعت محروم از آن. در انسان کمالات و فضائلی موجود که طبیعت فاقد آن. انسان در ترقی است و طبیعت بر حال واحده. انسان کاشف اسرار است، طبیعت جاهل و نادان. انسان مؤسس فضائل است و طبیعت داعی رذائل انسان. به قانون عدل حرکت نماید، طبیعت به قانون ظلم همواره تعدیات طبیعت است که سبب فلاکت کائنات است. در عالم طبیعت، خیر و شرّ متساوی است و در عالم انسانی، خیر مقبول و شرّ مذموم. انسان تجدید قوانین نماید، ولی طبیعت را قانون واحد. چون جمیع این فضائل و امتیازات به قوه معنویه حاصل و آن قوه معنویه ماوراء الطبیعه است و طبیعت محروم از آن فضائل، این قوه قدسیه واضح است که از ماوراء الطبیعه است، زیرا قوانین طبیعت را بشکنند. با وجود این براهین واضح، چقدر انسان غافل است که پرستش طبیعت کند و خود را بنده طبیعت شمرد. با وجود این، شخص خویش را فیلسوف عظیم داند. سبحان الله این چه غفلت است، این چه نادانی است که انسان از حیّ قدیر غافل شود و از ودیعه ربّانیه که در نفس خویش مودوع است، بی خبر ماند و اسیر عالم طبیعت گردد. این است کوری حقیقی، این است کوری واقعی، این است گنگی ابدی، این است نهایت درجه حیوانی.

